

## آقای چوخ بختیار

هر اتفاقی می خواهد بیفتد، هر بلایی می خواهد نازل شود، هر آدمی می خواهد سر کار بیاید، در هر صورت آقای چوخ بختیار\* عین خیالش نیست، به شرطی که زیانی به او نرسد، کاری به کارش نداشته باشند، چیزی ازش کم نشود. رئیسی خوب است که غیبت او را نادیده بگیرد و تملق های او را به حساب خدمت صادقانه بگذارد. وزیری خوب است که برای او ترفیع رتبه ای و پولی در بیاورد.

زندگی او مثل حوض آرامی است. به هیچ قیمتی حاضر نیست سنگی تو حوض انداخته شود و آبش چین و چروک بردارد. آدم سر به راه و پا به راهی است. راضی نمی شود حتی با موری اختلاف پیدا کند. صبح پا می شود و همراه زن و بچه اش صبحانه می خورد و بعد به اداره اش می رود.

حتی با بقال و قصاب سر گذر هم سلام و علیک گرم و حسابی می کند که لپه را گران حساب نکند و گوشت بی استخوان بهش بدهد.

وی معتقد است که در اداره نباید حرفی بالای حرف رئیس گفت و در دسر ایجاد کرد. کار اداری یعنی پول در آوردن برای گذراندن زندگی. پس چه خوب که بکوشد با کسی حرفش نشود و زندگی آرامش به هم نخورد. معتقد است که شرف و کله شقی آن قدرها هم ارزش ندارد که به خاطرش با رئیس و وزیر در افتاد.

و برای این که او را آدم پست و بی شخصیتی ندانند، به جای «شرف و کله شقی» کلمه «زندگی» را می گذارد که حرف گنده ای زده باشد و هم خود را تبرئه کند. وی

---

\* - در مقاله ی (چوخ بختیار) چوخ= خیلی. چوخ بختیار یعنی بسیار خوشبخت. ترکیبی نظیر

«خانواده ی محترم».

زن و بچه اش را خیلی دوست دارد. همیشه می ترسد که مبادا بلایی سر آن ها بیاید، یا بی سرپرست بمانند. دل مشغولیش این است که نکند با رئیس اختلافی پیدا کند و از کار برکنار شود و آن ها از گرسنگی بمیرند.

آقای «چوخ بختیار» خیلی رنج می برد. اما نه مثل گالیله و صادق هدایت. وی رنج می برد که چرا فلان همکلاش یک رتبه بالاتر از اوست، یا چرا باجناقش خانه ی دو طبقه دارد و او یک طبقه.

بزرگ ترین آرزویش داشتن یک ماشین سواری است از نوع فولکس واگن، و انتقال به تهران، پایتخت.

برای این که به آرزویش برسد به خود حق می دهد که مجیز مافوقش را بگوید، و وقت زادن زنش به خانه اش برود و تحفه ای ببرد.

پیش از ازدواج گاه گذاری پیاله ای می هم می زد. اما بعدها زنش این را قدغن کرد. از اداره یک راست به خانه اش می آید. عصرها گاه گاهی همراه زنش به سینما می رود. این دو دوستدار سرسخت فیلم های ایرانی هستند. می گویند فیلم ایرانی هر قدر هم که مزخرف باشد، آخر سر مال وطنمان است. چرا پولمان را به جیب خارجی ها بریزیم؟

زن می کوشد مثل هنرپیشه های فیلم های وطنی خود را بیاراید و لباس بپوشد. تو خانه با کفش پاشه بلند راه می رود و شورت طبی به کار می برد. بچه اش را فارسی یاد داده است فقط. مثل این که هر دو معتقدند که ترکی حرف زدن مال آدم های بی سواد و امل است.

گاهی از پزشک خانوادگی هم دم می زنند. و آن پزشکی است که سرکوچه ی آن ها مطب دارد و در همسایگی آن ها خانه. همیشه ی خدا پیش او می روند که آقای دکتر سر بچه مان درد می کند، برایش آسپرین تجویز می کنید یا ساریدن؟

یک تختخواب دو نفره دارند. هیچ شبی جدا از هم نمی خوابند. با این که ده سال است که زن و شوهرند، فقط یک بچه دارند. دوا درمان می کنند که بچه شان نشود.

پولشان را در بانک ملی ذخیره می کنند. می خواهند ماشین شخصی بخرند. آقای «چوخ بختیار» هم اکنون مشق رانندگی می کند. سرگرمیش همین است. به ظاهر وقت کتاب خواندن پیدا نمی کند به علاوه می گوید توی کتاب ها افکار ضد و نقیصی بیان می شود که به درد نمی خورد و ناراحتی فکری تولید می کند، اما گاه و بیگاه یکی از مجله های هفتگی را خریدن برای سرگرمی بد نیست. آموزنده هم هست. زنش از قسمت مد لباس و آشپزی استفاده می کند و خودش هم جدولش را حل می کند و بعضی گزارش های مربوط به زندگی هنرپیشگان سینما را می خواند و برای این که سوادش زیاد شود گاهی کتاب های «ادبی و اجتماعی» می خواند. مثلاً کتاب های جواد فاضل را که شنیده است همه «ادبی و اجتماعی» است. هر دوشان هم شنونده ی پرو پا قرص داستان های رادیویی هستند. جمعه هاشان اغلب پای رادیو می گذرد. هفته ای دوبلیت بخت آزمایی هم می خردند که برنده ی جایزه ی ممتاز شوند. مذهب را بدون چون و چرا قبول دارد، حاضر نیست حتی در جزئی ترین قسمت آن شک روا دارد. اما فقط روزهای نوزده تا بیست و یک رمضان روزه می گیرد و نماز می خواند.

آقای «چوخ بختیار» را همه می شناسند و دیده اند. وی در همسایگی من و شما و همه زندگی بی دردسری را می گذراند و خود را آدم خوشبختی می داند.

بابک بهرامی

مهد آزادی

۱۹ مهر ۱۳۴۳

**منبع: انتشارات روزبهان سال ۱۳۴۲ مجموعه مقاله های صمد بهرنگی**

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴